

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

سلسله جلسات ختم مفهومی

در محضر سوره مبارکه مرسلات



استاد احمد رضا اخوت

پاییز ۱۴۰۳

فهرست

- جلسه‌ی ششم سوره‌ی مبارکه‌ی مرسلات ۱۴۰۳/۰۸/۳۰ ۲
- نزول ذکر ۲
- وجه ذکر و وعده و حدیث بودن قرآن ۴
- تکذیب مواقف ۶

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه‌ی ششم سوره‌ی مبارکه‌ی مرسلات ۱۴۰۳/۰۸/۳۰

از دقیقه‌ی ۱۰ تا ۱۰

نزول ذکر

سوره مبارکه مرسلات یک سری قسم‌هایی دارد که این قسم‌ها در مورد ذکر و نزول ذکر است که یکی از مصادیق مهم آن قرآن است. اگر کسی پرسد ذکر چیست می‌گوید: یاد، مثلاً یاد خدا، ولی وقتی خداوند بحث ذکر را مطرح می‌فرماید:

فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا ﴿٥﴾

یعنی قرآن ذکر است، مجموعه وحی را ذکر می‌نامد و در آیات ابتدای سوره کارکرد ذکر در زندگی مطرح می‌شود. به عبارتی ذکر چه کارکردی دارد که اصل کارکرد آن به دلیل آیه آخر، **فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٠﴾** به بحث ایمان مربوط می‌شود و شکوفایی ایمان را در قلب انسان بیان می‌کند. کار ذکر دادن حیات ایمان به انسان است که حیات ایمانی بالاتر از حیات جسمانی است و رزق این حیات ذکر است که منظور از ذکر قرآن است. معمولاً به خیلی چیزها از جمله الله اکبر، یاد خدا، یاد قیامت، ذکر می‌گوییم. ولی اینجا چون می‌گوید:

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا ﴿١﴾

یعنی اینها طبق یک فرآیندی نازل می‌شود که فرآیند آن نزول ملائکه در ...، به همین دلیل اینجا خصوصیت ذکر را ارسال پیامی مطرح می‌کند، به علاوه سرعت در انتقال که این سرعت در انتقال خیلی مهم است. مثلاً وقتی با کسی تماس می‌گیرید و با او حرف می‌زنید، اگر سرعت این انتقال کم باشد، یعنی زمان گفتن شما با شنیدن طرف مقابل با فاصله باشد.

فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا ﴿٢﴾

یعنی سرعت در انتقال بلافاصله و بدون کوچک‌ترین مکثی و در لحظه اتفاق می‌افتد و این خیلی مهم است. یعنی بحث سرعت در ذکر از اهمیت زیادی برخوردار است که ما این را در مسائل خود می‌فهمیم، جاهایی که تأخیر در ارسال دارید، خیلی از کارها را نمی‌توانید انجام بدهید، مثلاً

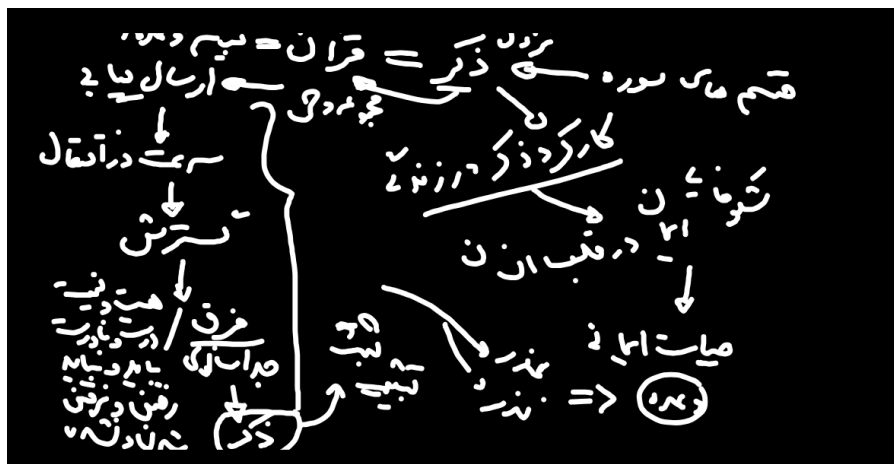
بگوییم الان این کار را انجام بدهید، ولی این حرف ده دقیقه دیگر شنیده شود و به درد نمی خورد، بحث سرعت در انتقال چیز مهمی است و دیگری بحث گستردگی آن است. هم از جهت گسترش موضوعات و

وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا ﴿۳﴾

یعنی باز می کند و تفصیل می دهد و در همه زندگی وارد می شود و به این شکل نیست که بعضی موضوعات را شامل شود و بعضی ها را شامل نشود و هم از جهت اینکه همه جا را شامل می شود. دلالت نشر عام است، ولی معنای گستردگی در نوع موضوعات هم می دهد. نه اینکه در یک موضوعی سخن داشته باشد و در موضوع دیگر سخن نداشته باشد، باید مطمئن باشید که در حوزه هدایت خداوند در همه موضوعات حرف برای گفتن دارد، اگر شك کنید که **ذِکْرٌ** در بعضی از موضوعات هست و در بعضی موضوعات نیست، وقتی به یک موضوعی می رسید و می گوید که در این مورد صحبت نشده است. در صورتی که باید بدانید،

وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا ﴿۳﴾

نَاشِرَاتِ آن نَشْر است، گستردگی به همراه گسترش کمی و کیفی دارد.



قسمت بعد بحث فرق است. یعنی اینکه می تواند بین هست و نیست، درست و نادرست، باید و نباید، رفتن و نرفتن، شدن و نشدن بتواند تمایز قائل شود و ایجاد فرق کند که البته بعضی ها فرق را فقط برای حق و باطل به کار می برند. در حقیقت همه اینها مظاهری از حق هستند. اما حق را در حالت های مختلف گاهی با هست، گاهی با درست، گاهی با غایت، گاهی با رفتن، گاهی با شدن، گاهی با فعل، گاهی با اسم می فهمیم. پس خصوصیت جداسازی دارد، جدا کننده است، اینها را جدا می کند. همین که **ذِکْرٌ** در انسان جاری شود، قدرت فرقان پیدا می کند و بعد هم اینها را **فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا ﴿۵﴾** می گوید. **ذِکْرٌ** هم به القاء گفته می شود و هم به نهایت آن؛ چون حالت تثبیت دارد. یعنی در آخر به یک آیه ای ختم می شود

که آن آیه را می‌توانید انتقال دهید و یا ثبت کنید یا حفظ کنید یا دوباره بخوانید و تثبیت کنید، ثبت و تثبیت دارد. یا ذکر خاصیتی است که چیزی را که در شما قدرت هویت و ماهیت ایجاد می‌کند، القاء می‌کند. پس **ذکر** اینجا صرف یاد خدا نیست، بلکه باید قدرت تمایزدهی داشته باشد.

از دقیقه‌ی ۱۰ تا ۲۰

به همین دلیل می‌گوید:

عُذْرًا أَوْ نُذْرًا ﴿٦﴾

یعنی این یا **عُذْر** ایجاد می‌کند یا **نُذْر** ایجاد می‌کند، به هر حال، **فَذِكْرٌ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى**^۱، حتماً **ذِكْر** یک نفعی دارد که نفع آن **عُذْر**ی و یا **نُذْر**ی است، **عُذْر**ی یعنی اتمام حجت می‌کند که منجر به نظام پاداش و عقاب می‌شود. **نُذْر** به معنی ایجاد حرکت و تخویف و ترس می‌کند و انسان را از حالت بی‌تفاوتی و غفلت خارج می‌کند. پس برآیند این جریان **عُذْر** و **نُذْر** است که بعضی‌ها **عُذْر** را اتمام حجت و **نُذْر** را پندپذیری گرفته‌اند و بعضی‌ها بالعکس گرفته‌اند، فرقی نمی‌کند. به نظر من حتی می‌توانند قابلیت جمع داشته باشند. درست است که **أَوْ** آورده است، می‌تواند یکی از این دو تا باشد. یعنی هم اتمام حجت بر او باشد و هم تنبه در او ایجاد شود، به هر حال قول غالب این است که اولی از این جهت که اتمام حجت می‌کند و نظام ثواب و عقاب بر او جاری می‌شود **عُذْر** است و نمی‌تواند بعداً حاشا کند که من این را نمی‌دانستم که بعد آن **عُذْر** از او پذیرفته نمی‌شود....، **نُذْر** حالت حرکت و پویایی، اصلاً کلاً انذار نه به معنای ترساندن بلکه ایجاد حرکت از حالت ایستایی خارج کردن است. پس **نُذْر** می‌شود از حالت ایستایی خارج شدن و به سمت کمال حرکت کردن و شبیه تسبیح در زندگی عمل می‌کند.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ ﴿٧﴾ که مطرح می‌شود، همه اینها به وعده‌های الهی متصل می‌شود که می‌فرماید آن وعده‌هایی که اینجا داده شده است واقع می‌شود. یعنی اینجا نزول **ذِكْر**، نزول قرآن که همان معادل قرآن می‌شود و به عبارتی تبیین وعده‌های الهی است که این سه وعده در یک راستا قرار می‌گیرند.

وجه ذکر و وعده و حدیث بودن قرآن

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ ﴿٧﴾

^۱ سوره مبارکه اعلی، آیه ۹

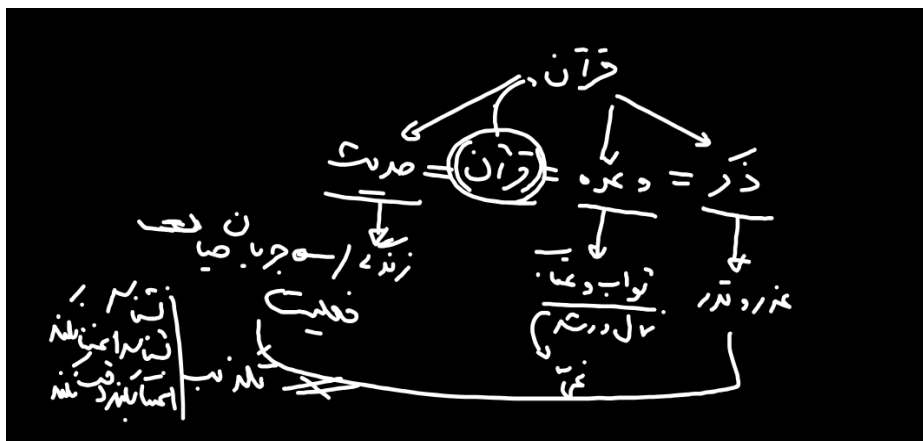
وعددهای الهی است. می‌توانید آن را **ذِکْر** یا **وعددهای الهی** بنامید، یعنی ماهیت قرآن چیزی جز وعده و **ذِکْر** نیست. این کلیت قسم‌های سوره که به **ذِکْر** و وعده و قرآن ختم می‌شود که اسم آن را در انتها **حَدِيث** می‌گذارند. چون ما قرآن را در پراکنش می‌فهمیم، ولی **ذِکْر** و وعده و **حَدِيث** را صریح می‌گویید.

می‌شود قرآن را در نمودار بالا بیاورید. در این سوره سه شأن **ذِکْر** و وعده و **حَدِيث** پیدا می‌کند که ذکر از جهت **عُذْر** و **نُذْر** است و وعده از جهت ثواب و عقاب یا از جهت کمال و رشد و از آن طرف **عَي** است. **حَدِيث** هم از جهت زندگی و ایجاد جریان حیات است. «حَدَّثَ» به معنی آنچه که حادث می‌شود و مرتب چیز جدید تولید می‌کند، اسم آن را فعلیت می‌گوییم. به **حَدِيث** سخن می‌گوییم، حادث می‌شود، رخ می‌دهد و در فارسی به «حَدَّثَ» می‌گوییم: چیز جدید ایجاد شدن، وقتی **حَدِيث** می‌شود، یعنی مرتب قدرت ایجاد کنندگی دارد. مثل اینکه شما قرآن که می‌خوانید، می‌توانید شخص دیگری بشوید، کسی دیگری بشوید. در شما ایجاد یک فعلیت جدیدی می‌کند، به این **حَدِيث** می‌گویند. قدرت **حَدِيث** داشتن قرآن و **حَدِيث** بودن قرآن به دلیل حادث کردن اتفاقات و رخدادهای جدید است. یعنی وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آیات قرآن را می‌شنیدند، جنگ می‌رفتند. جنگ بدر، محصول **حَدِيث** بودن قرآن است. و گرنه به جنگ نمی‌رفتند. یا مثلاً جنگ‌هایی که کرده‌اند، یا اتفاقاتی که رقم زده‌اند، همه قدرت **حَدِيث** بودن قرآن است. خمس، آیات نزول نماز، چون خداوند می‌فرماید: **أَقِمِ الصَّلَاةَ**^۱ پس بنابراین نماز ایجاد می‌شود. یعنی به واسطه آن است، اگر نباشد، ایجاد نمی‌شود. مثلاً طهارت می‌گوید که هر موقعی که می‌خواهید نماز بخوانید، باید وضو یا تیمم داشته باشید. مثل اینکه کار جدیدی می‌آید، اصلاً وضو در اثر آیات قرآن جاری شده است، نماز در اثر قرآن جاری شده است، اگر نبود، جاری نمی‌شد. به اینها **حَدِيث** می‌گویند. منسک حج در اثر وحی جاری شده است.

پس سه خصوصیت برای قرآن ذکر می‌کند که مجموعاً این سه می‌تواند مورد تکذیب واقع شود و فرد به آن ایمان نداشته باشد، آن را تصدیق نکند، همین که آن را نشناسد یا بشناسد به آن اعتنا نکند، یا اعتنا کند اما خیلی اثر نداشته باشد، تکذیب می‌شود. سه حالت پیدا می‌کند؛ یا نشناسد یا بشناسد، اعتنا نکند. یا اینکه اعتنا کند اما دقت نکند. یعنی به آن صورت که لازم است، انجام ندهد. مثل کسی که اصلاً نمی‌داند که باید نماز بخواند، بعضی‌ها می‌دانند باید نماز بخوانند، نمی‌خوانند. بعضی‌ها می‌دانند باید بخوانند، مرتب نمی‌خوانند. به هر حال تکذیب یکی از این سه حالت است. یا

^۱ سوره‌های مبارکه که اسراء آیه ۷۸، لقمان آیه ۱۷، عنکبوت آیه ۴۵، هود آیه ۱۱۴ و طه آیه ۱۴

اساساً از بیخ می‌زند یا یک خط در میان انجام می‌دهد، می‌شناسد، یا اینکه اصلاً خوب انجام نمی‌دهد. در سوره مبارکه ماعون کسانی که تکذیب می‌کنند، می‌فرماید: اتفاقاً نماز می‌خوانند اما سَاهُونَ هستند؛ آنها را ذکر می‌کند که تکذیب یکی از این سه حالت می‌شود.



از دقیقه ۲۰ تا ۳۰

پس وقتی که ذکر بودن قرآن، وعده داشتن قرآن، حدیث بودن مورد توجه قرار نگیرد، یا به دلیل عدم علم یا عدم اطلاع یا عدم شناخت درست و عمل درست است و دچار تکذیب می‌شود. پس اصل واقعه تکذیب، یا آنچه که بنیه اصلی است به دلیل گریز از ذکر، قرآن یا گریز از وعده یا حدیث است. اگر قرآن بگوییم، منظور ما هر سه مورد است. این خلاصه و بیان دیگری بود از آنچه که مطرح کردیم.

تکذیب مواقف

سوره بلافاصله مواقف تکذیب را مطرح کرده است. یک موقعی وقتی تکذیب را مطرح می‌کنید، مثل چیزی که گفتیم می‌گویید: ذکر، وعده، حدیث نیست. یک موقعی به این صورت مطرح می‌کنید؛ روی موضوعاتی که انسان با آن مواجه می‌شود و به آن‌ها اعتنا نمی‌کند و روی کلان موضوعات انسان تمرکز می‌کند. ادامه روی کلان موضوعات تمرکز کرده است که خود این هم بحث را خیلی کاربردی کرده است. هر چند وقتی کسی سوره مرسلات را می‌خواند ممکن است خیلی احساس کاربرد به او دست ندهد، اما کاملاً کاربردی مطرح کرده است. به دلیل اینکه روی موضوعات نشسته است. روی موضوعات که می‌نشیند، کافی است موضع خود را نسبت به این موضوعات مشخص کنید. مثل فرم پرسشنامه که به آدم‌ها می‌دهند، فکر کنید این مواقف را که می‌دهند، فرد بگوید که در مورد این موضوع هیچ اطلاعی ندارم. نمی‌دانم چه کاری باید انجام دهم که در زندگی من جاری شود. می‌شناسم اما نمی‌دانم چگونه در زندگی من جاری شود. گاهی می‌شناسم، گاهی نمی‌شناسم. هر سه حالت، دو مورد اول که قطعاً تکذیب است و سومی آغشته به تکذیب است. پس فرد باید نسبت به این موضوعات، این سه حالت را نداشته باشد. آنها را نمی‌شناسم،

البته هیچ موقع در فرم‌های پرسشنامه این گونه نمی‌نویسند؛ می‌شناسم اما آنها را نمی‌دانم (چگونه در زندگی جاری می‌شود.)، حتی می‌دانم اما اثر آنها را نمی‌بینم، یا کم می‌بینم. می‌دانم اتفاقاً اینها خیلی مهم است، سعی هم می‌کنم، خیلی وقت‌ها روی آنها فکر کنم، اما اثری از آنها نمی‌بینم. به هر حال فرقی نمی‌کند. ثمره‌ی تکذیب، تأثیر نپذیرفتن است. چه اینکه انسان اصلاً موضوعی را نداند، بله از جهت هدایت آنکه در مرحله سوم است، به هدایت نزدیک‌تر است، نسبت به کسی که نمی‌شناسد. البته خیلی هم معلوم نیست چون ممکن است کسی نشناسد، به همین دلیل که نمی‌شناخته است، باید تحولی در او اتفاق بیفتد. اتفاقاً آنکه یک مقداری می‌شناخته است، به دلیل اینکه همیشه فکر می‌کرده است عاقبت به خیر می‌شود، آخر هم خیلی هم عاقبت به خیر نشود. خیلی هم مشخص نیست. ما باید جایی متوجه بشویم که دین ناقص بعضی وقت‌ها شبیه دین نداشتن است و انسان این را در آخرالزمان، به خوبی مشاهده می‌کند. زمانی قابل مشاهده نبود، در فتنه‌های آخرالزمان خیلی یک مرتبه آدم کم می‌آورد، پس می‌کشد، یک مرتبه زیر همه چیز می‌زند. آدم قبلاً راجع به بعضی از موقف‌ها فکر نکرده است. راجع به بعضی‌ها فکر کرده است، باید کسی واقعاً خودش را در این سوره واقعاً تطهیر کند، پاک کند. یعنی این سوره، سوره‌ی طهارت قرآن است. این سوره را که می‌خوانید، می‌گویید: اولی را من فلان و ...، می‌گویم که اول بروید بشناسید، بعد بیایید. در این سوره خدا با کسی تعارف ندارد و در بعضی از سوره‌ها هستند که بعضی‌ها می‌گویند: خیلی رجایی، امیدوار صحبت کنید؛ خود سوره جایی برای امید نگذاشته است، مرتب بحث **وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ** را مطرح کرده است، بعد هم مثلاً ده بار یک آیه را مرتب تکرار کرده است. یعنی جایی نگذاشته است. شما می‌گویید که نمی‌شود کمی نرم‌تر بگویید، شاید ما هم خودمان را جزء هدایت‌شدگان قرار دادیم، راهی ندارد، مگر اینکه کسی بگوید: من این را می‌شناسم، می‌دانم چیست و اثر آن را در زندگی خود می‌بینم و دقیقاً می‌دانم در زندگی من اثر دارد. همین مقدار که بگوید: اثر آن را دارم، یعنی به وسیله‌ی این باور، جریان‌های جدیدی در زندگی من وارد می‌کند، زندگی من را عوض کرده است، تر و تازه کرده است، اگر این را نمی‌دانستم، بدبخت بودم، به این **حَدِيث** می‌گویند. به همین اعتبار بحث **حَدِيث** بودن آن خیلی مهم می‌شود.

(۱) گفتیم موقف اول بحث **يَوْمُ الْفَصْلِ** است که به جهت **لِقَاءِ اللَّهِ** آن که مفصل صحبت کردیم.

(۲) دومین بحث **كَذَلِكَ تَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿۱۸﴾** است، بحث تبعات جرم و **مُجْرِم** بودن است، ممکن است کسی بگوید که من اصلاً نمی‌دانم **مُجْرِم** بودن اصلاً به چه معنی است. به هر حال انسان باید بعد از این آیات برود راجع به اینکه **مُجْرِم** چه کسی است، اگر چه کاری انجام دهد **مُجْرِم** است. توصیه می‌کنم آیات آخر سوره مبارکه شعراء را برای این بخش بخوانید. چون بحث **مُجْرِم** بودن را کامل توضیح داده است، یعنی به نحوی توضیح داده است که هر کسی نگاه کند، خیلی راحت می‌تواند بفهمد.

۳) قسمت سوم **فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ ﴿۲۳﴾** است. اینکه انسان قدرت تحول‌دهی خداوند، از قبل از زندگی این دنیا و تا بعد از آن است. از تولد تا بعد از آن، قدرت تحول‌دهی است. خیلی این قدرت، قدرت عجیبی است. در هر مقطعی، چیز دیگری می‌شوید، تولد دوباره دارید. واقعاً چیز عجیبی است؛ بچه نوزاد است، چهل روز او می‌گذرد، واقعاً عوض می‌شود، اصلاً چیز دیگری می‌شود. چهل روزه است، بعد دو ماهه می‌شود، واقعاً عوض می‌شود. شش ماهه می‌شود، واقعاً عوض می‌شود... قدرت تحول‌دهی چیز شگفت‌انگیزی است. اگر کسی روی این موضوع کار کند، اصلاً بعضی وقت‌ها در حد تحلیل ما نیست که خدا چه قدرتی به انسان داده است، اما انسان از آن غفلت دارد. خیلی برای او موضوعیت ندارد.

از دقیقه ۳۰ تا ۴۰

۴) چهارم بحث **كِفَاتِ بَدَنِ الْأَرْضِ** است. توانمندی‌های حیات دنیا است که در خود دنیا انسان از یک‌سری امکاناتی، نعمت‌هایی بهره‌مند می‌شود. کوه و آسمان و باران برای انسان مهم می‌شود و یک‌سری توانمندی‌هایی دارد. در حقیقت چیزی که از محیط دریافت می‌کند. درون و محیط و به هر کدام دقت کنید، یک وضعیت دارند

۵) و بعد از آن به سمت **انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿۲۹﴾** می‌رود. تبعات یا تبعیدات مربوط به تکذیب است که خداوند در قرآن در اینجا و خیلی جاهای دیگر مطرح کرده است.

۶) بحث بعدی این است که هشجاری انسان بعد از مرگ و در موقف حساب است که بیان شد.

۷) **هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمْعًاكُمْ وَالْأُولَئِن ﴿۳۸﴾**، حشر یعنی وقتی همه‌ی انسان‌های روی زمین جمع می‌شوند و **فَصْلٍ** در این جمع است، **يَوْمُ الْفَصْلِ** یعنی تمایزدهی در بین همه‌ی انسان‌ها اتفاق می‌افتد.

۸) بحث عاقبت تقوا و متقین است. دوباره مطرح می‌کنیم که ظهور احسان و محسن بودن است.

۹) **كُلُّوا وَتَمَتُّوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ ﴿۴۶﴾**، ویژگی‌های حیات دنیا برای مجرمین است. خداوند یک‌سری چیزهایی در دنیا قرار داده است که مجرمین یک‌سری منفعت از آنها می‌برند و بعد هم تمام می‌شود که به آن **تَمَتُّع** می‌گویند.

۱۰) قدرت رکوع نداشتن است.

موضوعات	کلمات کلیدی	موضوعات
۱- بیم فصل - نه ماه		
۲- تباه جرم و مجرم بودن		
۳- قدرت تحول در طبیعت		
۴- توانمندگی صبا - دنیا / از تو		
۵- دعه های بروی آند		
۶- هیلاربان زنده تر کرد		

۷- صبر جمع ها از ن
۸- عاقبت نورا دستین / اون
۹- دیر با اصابه دنیا بر آجین
۱۰- قدرت رکوع نداشتن

این ده موقف است، اینها ده موضوع از موضوعات کلام هستند. از موضوعاتی که توجه به اینها و تصدیق اینها باید انسان را از تکذیب خارج کند. این کار خیلی کار سختی است که شما یک سری موضوعات محدودی را ذکر کنید. زیرا موضوعات خیلی متنوع و متکثر هستند، ولی شما باید به افراد بگویید که تکلیف خود را با این ده موضوع مشخص کنید، همین، عاقبت به خیر می شوید. این یسر است، این آسان کردن هدایت است. اگر این ده موضوع در زندگی شما نیست، لطفاً این ده موضوع را بیاورید، به گونه ای که اثر آن در زندگی شما دیده شود. چیز خاصی نیست، ده موضوع است. شما می گوید: این مثل حرف هایی است که «الف» را می گوید و تا «ی» باید برویم، هر کدام همین طور است که «الف» را گفتید تا «ی» باید بروید به این خاطر که این یک موضوع نیست، سر موضوعات است.

اگر بخواهم تصدیقی آن را بنویسم به این شکل می شود. جنبه تصدیقی اینها کار را راحت می کند. هر کدام از اینها که می نویسیم باید شما این موضوعات و این ده مورد را باید در زندگی خود احضار کنید.

■ در مورد اولی خیلی مهم است که ما بدانیم یک روزی یک حیات حقیقی داریم که در محضر خدا می‌توانیم باشیم. البته الان هم در محضر خدا هستیم ولی آن زمان **فَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ**^۳، یعنی خیلی قدرت اتصال ما به خدا زیاد است. بنابراین خیلی از مشکلاتی که در این حیات دنیا هست؛ به هر حال هست، به این خاطر است که از خدا دور هستیم، وقتی به خدا وصل شویم و خدا را ملاقات کنیم، خیلی از مسائل حل می‌شود و روزی می‌شود که این ملاقات ما دائمی می‌تواند باشد. ما می‌توانیم به ملاقات دائمی دست پیدا کنیم. این طور نیست که ما بگوییم در بهشت می‌رویم و کاری با خدا نداریم. اصلاً در بهشت می‌رویم که با خدا کار داشته باشیم. رتبه‌های انسان‌ها بستگی به درجات رؤیت آنها نسبت به خدا، تقرب به خدا است. بهشت‌های انسان‌ها به رؤیت آنها به خدا وابسته می‌شود. بنابراین فردی که در قسمت اول است می‌داند که یک روزی است که آن روز الآن نیست و یک زمان دیگر است و بعد از مرگ ایجاد می‌شود که آن زمان خیلی با خدا بی‌پرده است. بعضی می‌گویند ما چه کاری انجام دهیم که میل ما به مرگ درست شود؟ ما خیلی به دلیل از مرگ می‌ترسیم، بنابراین نتیجه این می‌شود که روز به روز که از حیات مبارک او می‌گذرد به لقاء خدا برای یک چنین چیزی مشتاق‌تر می‌شود؛ نه اینکه به مرگ. بعضی می‌گویند: ما خیلی دوست داریم بمیریم. خیر، ما دوست داریم خدا را ملاقات کنیم. چه بسا بعضی اوقات در حیات دنیا یک شرایطی فراهم می‌شود که به آن ملاقاتی که شبیه به آن زمان است می‌رسند. یعنی رزق آنها ملاقات خدا در همین دنیا می‌شود. در همین دنیا رزق آنها از ملاقات خدا زیاد می‌شود. در قسمت اول، رزق **لقاء الله** است. فرد عاشق **لقاء الله** است. همه‌ی آن چیزی که به ما گفته‌اند که دو رکعت نماز می‌خوانیم قربه الی الله، همین است. می‌خواهیم به خدا نزدیک شویم. قرب خدا منظور همین است که چیزی که مفهوم قرب را بسازد.

از دقیقه‌ی ۴۰ تا ۵۰

مثلاً من این لیوان آب را به یک نفر می‌دهم به امید اینکه در آن لقاء خدا من وضع بهتری داشته باشم. خیلی عینی است. من این کار را می‌کنم، من این گذشت را می‌کنم که یک قدم جلوتر باشم، یک قدم خدا را بی‌پرده‌تر بینم. به این قرب می‌گویند. یک کاری می‌کنم به امید یک قرب بیشتر. سختی‌ها برای انسان راحت می‌شود، گذشت کردن راحت می‌شود. دادن مال برای خدا خیلی راحت می‌شود. اینکه انسان از خیلی‌ها بگذرد، راحت می‌شود. همه چیز راحت می‌شود. یعنی اگر برای کسی اینکه از دنیا بزند برای او سخت است. به این دلیل است که در یک گیر کرده است و اگر کسی سختی‌های دنیا را به جان می‌خورد و برای او خیلی خوشحالی دارد. یعنی یک او تبدیل به تصدیق شده است. این برای اولی است که یک

^۳ سوره مبارکه ق، آیه ۲۲

موضوع کوچک است. یعنی خداوند یک موضوع گفته است که البته شامل حال همه احوالات و حالات انسان می‌شود و همین خیلی مهم است که انسان بداند روز قیامتی وجود دارد و همه‌ی انبیاء در صحرای محشر می‌آیند و خدا با آن وصف‌هایی که در قرآن آمده است، یک بروز خاص پیدا می‌کند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: اسم آن لقاء خدا است، کاری می‌کند که خدا را ملاقات کند. خود ملاقات خدا رزق او می‌شود. شما کاری می‌کنید، قصد شما و نیت شما جلب رضایت خدا و نزدیک شدن به خداست. از این نزدیکی حسی به شما انتقال پیدا می‌کند. که به آن رزق لقاء می‌گوییم که خیلی رزق شیرین و گوارایی است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: الان خیلی از مادران شهدا و خیلی از شهدا، کسانی که کارهای خاص بزرگی انجام می‌دهند، گذشت‌های خاصی انجام می‌دهند، اینها در قسمت اول... اگر با آنها مصاحبه کنید، مدل حرف زدن آنها، یک است.

■ در قسمت دوم که جرم و **مُجرم** بودن و بحث هلاکت است، خداوند هلاکت را به **مُجرم** بودن نسبت می‌دهد. این سمت تصدیق آن این است که تقوا، زیرا آن طرف **مُجرم** بودن تقوا است و طبق ضابطه دین بودن موجب بقاء انسان است. همه‌ی نعمت‌های انسان، تحت تقوا به بقاء راه پیدا می‌کند، هیچ چیزی فنا پیدا نمی‌کند. همه‌ی نعمت‌ها با تقوا باقی می‌شود. جرم است که امکانات را می‌سوزاند و هلاکت ایجاد می‌کند و آلاً هیچ چیزی از دست نمی‌رود، چشم به بینایی تبدیل می‌شود، ممکن است خودش نبیند، ولی بینایی آن به بقاء راه پیدا می‌کند. گوش ممکن است نشنود، ولی شنوایی آن به بقاء راه پیدا می‌کند، اگر تقوا باشد و ضابطه دین در آن حاکم باشد یعنی واقعاً گوش فرد حرام نشنیده باشد و چشم او حرام ندیده باشد. اگر دست او کار حرام نکرده باشد. ضابطه دین داشته باشد، ضابطه دین موجب بقاء می‌شود، اصلاً خدا انسان را برای فنا خلق نکرده است. خداوند نمی‌خواهد چیزی را بگیرد، می‌خواهد بهترش را بدهد. این در اثر تقوا اتفاق می‌افتد، این تصدیقش است. ما برای بقا خلق شده ایم. پس بنابراین من تا می‌توانم از جوارح و امکاناتم برای بقا استفاده می‌کنم که اینجا خیلی آیات داریم. مثلاً آیاتی که راجع به زکات، کسانی که از آن چیزی که خدا به آنها داده است می‌دهند، اینها در این تقوا می‌آیند. شما می‌دهید که بالاتر از آن را بگیرید. استفاده می‌کنید و این را انسان دیده است. بچه‌ها مدرسه می‌روند، درس می‌خوانند، شش سال عمرشان را در اول دبستان صرف می‌کنند در عوض سواد خواندن و نوشتن یاد بگیرند. این سواد خواندن و نوشتن باقی شده است.

■ سومین قدرت تحول‌دهی از تولد تا انتها، تصدیق این شکر نعمت‌ها در هر مقطع و دوره است و منتظر تحول دوره بودن. الآن اگر یک نفری واقعاً دوره اول زندگی خودش را، کودکی را، خوب زندگی کند، در دوره دوم خیلی شاداب و فعال است. دوره دوم را خوب زندگی کند، در دوره سوم زندگی خیلی خوب است. اینها توالی دارند، تصدیق می‌شود، اینها زنجیروار دوره‌های تحولشان به هم وصل است. این در صورتی که انسان بتواند از آن مقطع خوب استفاده کند. البته ممکن است شما بگویید که ما تا دوره نوجوانی در اختیار پدر و مادر و محیط هستیم. اشکالی ندارد، استغفار را برای همین گذاشته‌اند، استغفار می‌کنید، قدرت جبران دارید. کودکی خودتان را می‌توانید جبران کنید، نوجوانی را می‌توانید جبران کنید. همه‌ی اینها قابل جبران هستند، ولی باید جبران کنید. باید کودکی خود را جبران کنید. می‌گوید: من در کودکی محبت ندیده‌ام. باید جبران کنید. می‌گوید: مگر دست من است؟. بله، دست خودتان است. چطوری من می‌توانم جبران کنم؟ به خودتان محبت کنید، جبران می‌شود. نه، من دلم می‌خواهد دیگران به من محبت کنند. به هر حال به نفع خودتان است که به خودتان محبت کنید تا این مشکلات حل شود. دنبال کسی دیگری نگردید. هر مقطعی اقتضائات خودش را دارد. شما می‌گویید: مقاطع عمر من، این تحولاتم یک خط در میان بوده است. می‌گوییم: برگردید. لازم است که انسان مقطع‌های عمر خودش را بشناسد و مراحلی را که خدا برایش گذاشته است، قیامت هر کدام را بفهمد. بداند برای کودکی این را در نظر گرفته، برای نوجوانی این را در نظر گرفته، برای جوانی این را در نظر گرفته است. برگردد اینها را اصلاح بکند و تحولاتش را طلب کند. این تصدیقش می‌شود. تصدیق، انتظار فرج می‌شود. انتظار فرج چه ربطی به این دارد؟ انتظار فرج است دیگر. شما یک دوره‌ای را می‌روید، یک فرجی را می‌خواهید، یک گشایشی را می‌خواهید. **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿۱﴾**، انتظار فرج، با بیان‌های مختلف، فتح قلّه‌ها، یعنی انسان قلّه‌ها را طی می‌کند. بنابر توان خود یک قلّه، دو قلّه، سه قلّه، همین طور قلّه‌ها را طی می‌کند.

از دقیقه‌ی ۵۰ تا ۶۰

اینها انتظار فرج است. انسان یک کارهایی را می‌کند، دوست دارد که فرجی بشود. برایش یک روح خاصی القاء بشود، یک توان خاصی از آن اظهار بشود، خوب است. **أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَنْتَظَرُ الْفَرَجِ**، بعضی‌ها می‌گویند که فرج صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. بله، در حوزه اجتماعی آن، فرج صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌شود. ولی این حدیث مطلق است. **أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَنْتَظَرُ الْفَرَجِ**، نه فرج امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، کل فرج؛ یعنی شما هر دوره‌ای یک سری تلاش‌هایی را باید بکنید، بعد از آن یک فصل نتیجه دارد. در آن نتیجه باید بازدهی داشته باشید. به آن فرج می‌گویند.

■ در قسمت چهار توانمندی‌های حیات، دنیا، محیط، توجه به آیات یا آیات تکوینی، قبلی آیات انفسی بود. این آیات انفسی، این آیات تکوینی، آیات طبیعی است. حیات بیرونی که ما داریم از آن استفاده می‌کنیم، مانند بارندگی، کوه، اقلیم، جغرافیا.... اینها را به وجه مثلی، برای توجه به

توانمندی‌های خودمان آیه قرار داده است. ضمن اینکه از خود آنها استفاده می‌کند، باید توان‌های علم و قدرت خود را در بستر آن نظام آیات شکوفا کند. در بخش چهارم آیات ابتدایی سوره‌ی رعد خیلی خوب جواب می‌دهد. اگر دقت کرده باشید در آیات ابتدایی این سوره و سوره‌های متعدد دیگر مانند جائیه به طور واضح متوجه می‌شوید که عباراتی مثل **لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ...** نشان می‌دهد یک نظام آیاتی وجود دارد که تفکر، تعقل، ایمان را فعال کند. خداوند ساختار انسان را به گونه‌ای قرار داده است که در همین مدت اندکی که در دنیا هست از زمین و آسمان همین دنیا چیزهایی یاد بگیرد. یعنی همین طبیعت را معلمی برای انسان قرار داد. این معلم بسیار خوب، دلسوز، مهربان، جالب و سخاوتمند است. چقدر بیان شیوا و با احساسی دارد. کنار دریا که می‌روید چقدر برای شما حرف‌های عجیب دارد و دوست داریم در کنارش باشیم. من به طبیعت امامزاده می‌گویم، اینها در حکم امامزاده هستند و به شدت قدرت الهام و القاء دارند. کوه چقدر حرف برای گفتن دارد. باید به طبیعت رفت، کوه را و آسمان را دید، با زمین حرف زد؛ ای کوه تو چقدر بلند هستی! چه شد که این قدر قد کشیدی! چرا می‌گویند نصف تو در زمین است؟. گاهی اوقات آدم بعضی از چیزهای طبیعت را دوست دارد و بعضی از چیزهای آن را دوست ندارد. ما در بیابان ستاره‌ها را دیدیم، اصلاً ستاره‌ها چیز عجیبی هستند، مفهوم عظمت را در ستاره‌ها دیدیم. ما در تصدیق این، روی کردن به آیات تکوینی و اثر گرفتن از آنها و خاصیت و ویژگی از آنها طلب کردن است. آقا دریا، خانم دریا می‌شود یک چیزی بگویی یاد بگیرم، من هم مثل تو آن قدر بزرگ شوم، عظمت داشته باشم. **يَا مَنْ فِي الْبِحَارِ عَجَابُهُ،** ای کسی که در بحر عجایب هست. **يَا مَنْ فِي السَّمَاءِ عَظَمَتُهُ،** ای که در آسمان آثار عظمتش هویدا است. **يَا مَنْ فِي الْأَرْضِ آيَاتُهُ،** ای که در زمین نشانه‌هایش آشکار است. اینها در دعای جوشن است. در زمین آیات داریم، در آسمان این طوری است، آن یکی عظمت. این چیزهای خیلی عجیبی است. نظام آیات خیلی وقت‌ها انسان را از زندگی‌های معمول و لذت‌های دنیایی که انسان به خودش می‌گیرد، دور می‌کند. خیلی از بحران‌هایی که در ما وجود دارد به خاطر فاصله گرفتن از طبیعت است که ای کاش می‌شد انسان برای خودش برنامه می‌ریخت. من یک موقعی راجع به این موضوع خیلی صحبت دارم.

■ پنجم، وعیدهای مربوط برای تکذیب، این طرف وعده‌های الهی در اطاعت از خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، در قرآن فراوان است. این تصدیق آن می‌شود.

■ ششم، هشیاری انسان نسبت به هشیاری بعد از مرگ و در موقعیت حساب که انسان یک هشیاری خاصی پیدا می‌کند که اینها در ضمن **هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ ﴿٣٥﴾ وَلَا يُؤَدَّنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ ﴿٣٦﴾**، یعنی آدم باید بداند که در روز قیامت همه‌ی اعضاء و بدن او، نه فقط ملائکه، بلکه همه‌ی اعضاء و جوارح او به کارهایی که او کرده است گواهی می‌دهند. دست جدا، پا جدا، همه‌ی اعضاء جدا جدا گواهی می‌دهند. یعنی همه‌ی

اعضای بدن هشیار می شوند و وقتی همه‌ی اعضای بدن هشیار شوند، همه‌ی اعضای بدن از انسان بازخواست می کنند که چرا تو ما را در مسیری که خدا می خواست قرار ندادی؟ یعنی مدعی می شوند. انسان آنجا متهم است، دست او می گوید: مگر دست برای خودت بود؟ مگر من که دست هستم برای تو بودم؟ مگر من که پا هستم برای تو بودم؟ من پا هستم، تو که نیستی. شما می گوید: من فکر می کردم من پا هستم، من دست هستم، من قلب هستم، من سر هستم، من لسان هستم. می گویند: نه. لسان می گوید: من خودم هویتی دارم. پا می گوید: من خودم هویت دارم. دست می گوید: من خودم هویت دارم. تو نفس هستی. بدن مهمان تو بود. تو مالک او نبود. یعنی حتی بدن برای تو نبود. بین تو را در قبر که گذاشتند، خورد شدی، ولی تو یکی دیگر بودی؛ تو بدن نبود، بدن خودش یک هویت جدا دارد، هویت پا جدا است. می گوید: نه، من فکر می کردم همه ما باهم هم دست هستیم. سوره فصلت است. دست جدا است، چشم جدا است.

از دقیقه‌ی ۶۰ تا ۷۰

چشم می گوید: تو به چه حقی من را تصاحب کردی؟ گوش می گوید: تو به چه حقی؟

رساله حقوق امام سجاد علیه السلام همین را می گوید. اینها رساله حقوق هستند، یعنی اعضاء بر انسان حق دارند. تکذیب می شود اینکه: نه، اینها برای من هستند. من دارم این کار را می کنم. این بدن، نفس است. تصدیق می گوید: نه، نفس، نفس است. بدن، بدن است. بدن فرق می کند. بعداً اینها علیه شما شکایت می کنند. بدن کرایه است. شما مالک نفس خودتان هستید. سرقفلی اعضاء بدنتان را دارید. یک ملک، که مالک آن شخص دیگری است، سرقفلی آن برای دیگری است. چقدر هم در دسر دارد. کسانی که کاسب هستند می دانند. اختلاف بین مالک، و کسی که سرقفلی دارد، خیلی اختلاف بدی است. خدا نکند کسی گرفتار این موضوع شود.

شما مالک نفس خودتان هستید؛ البته مالک آن هم نیستید، ولی باید قبول داشته باشید.

تصدیق آن می شود اینکه، همه اعضاء و جوارح انسان هشیار هستند. همین الان هشیار هستند، چون ضبط می کنند، ولی زبان بسته هستند. می فهمند ولی نمی توانند حرف بزنند. نه نمی توانند اعتراض کنند. اسیر یک نفس نادان شده اند.

آیات سوره مبارکه فصلت را بخوانید. خیلی قشنگ است. تصویرسازی خیلی جالبی دارد.

هر کدام را من به یک سوره دلالت می دهم.

از حق لذت داره	۱- بر فضل لذت داره
صبا صیتی در کفر خدا برتر است با هم	۲- تباه جرم و مجرم بودن
تخت و اوطاق ضابطه دین بود از حسب بقا	۳- قدرت تحول در دنیا
تاریخ - فادو قطع دودره و منظر کج در و بر آن	۴- توانمندگی صیانت دنیا/ دنیا
توحید - تمام آیات تلوین - و غیره	۵- دعه ها بر روی آید
و بعد باکی الی در اصابت از خدا در سوره	۶- هشیاران لذت داره
همه اعضا دم ابراهان هیلان	برکت

ات ...	فصل که با آن
ان از آن نیست و غیر آن نیست	۷- حشر جمع ها از آن
ورد در حشر بر طبق برترین	۸- عاقبت لغز استغین (او)
دایره - قلم - عمل در ذل و در فضا	۹- دیر با صیانت دنیا بر آن مجرب
دین و شریعت	۱۰- قدرت رکوع نداشتن
دنیا (حرم) است و عمل لذت	
نما، روزی خوردن ریح (لا بردن)	
بازی امور، اسیر آنکه کند	
بازنا - آخر دانست	
لذت (بازند)	

سؤال: نامفهوم

پاسخ: تصدیقش این شد که، همه هشیار هستند. دست شما برای شما نیست. پای شما برای شما نیست. شما دارید با پا راه می روید. می گوید: نه پا برای من است. هر کار بخواهم می کنم. هر جا دلم خواست می روم. مگر شما می توانید چنین حرفی بزنید؟ نمی توانید. پا حق دارد. بعد می گوید: تو حق من را غضب کردی. دست می گوید: تو حق من را غضب کردی.

همه اینها هجوم می آورند. نه یکی، نه دو تا، نه سه تا، همه اعضا. چون انسان وقتی گناه می کند با همه اعضایش گناه می کند. با یک عضو که گناه نمی کند. یک گناه که انسان می کند، همه را شریک می کند. انسان غفلت دارد. نمی تواند یک عضو را خاموش کند، یک عضو را روشن کند که بگوید: من این عضو را خاموش کردم، یکی در دادگاه کم باشد.

تصدیقش هشیاری نسبت به این موضوع می‌شود. اینکه انسان بداند، مهمان بدنش است. بدن را داده‌اند تا استفاده کند. بنابراین باید حق هر کدام را بشناسد. طبق ضابطه عمل کند. پا را به همان اندازه که گفته‌اند، بیشتر از آن هم نه. برای چه شما این قدر می‌شورید و می‌سایید؟ می‌گویید: باید پاک باشد. کسانی که وسواس دارند، اجازه ندارند. شما اجازه ندارید. برای چه این کار را می‌کنید؟ آب به کنار، اصلاً دست و پا و کمر شما، بعداً شکایت می‌کنند. چقدر به من فشار آوردی. وقتی کسی سه ساعت در حمام می‌ماند، دیگری می‌گوید: من یک ربع می‌مانم پس خوب است. هر کدام از اعضاء حقی دارند. نمی‌شود به آنها ظلم کرد. به بدن نمی‌شود ظلم کرد. خیلی از افراد نسبت به بدن‌هایشان ظلم می‌کنند. غذا خوب نمی‌خورند. مگر دست شما است که غذا خوب نخورید؟ از دست و پایشان خوب مراقبت نمی‌کنند. سلامتی برای آنها یک چیز دورافتاده است. مگر دست شما است؟ مگر برای شما است؟ امانت است، خوب نگه دارید. نخیر، برای خودم است، دلم می‌خواهد این طور بکنم. نمی‌شود؛ چنین خبری نیست.

در مکارم الاخلاق این روایت را دیدم که، یکی از اهل بیت علیهم‌السلام، صدقه که می‌دادند، دست خودشان را می‌بوسیدند، می‌گفتند این دست خدا است. فعلاً دست من است. ولی برای خدا است. همان دست را که با آن صدقه می‌دادند، می‌بوسیدند. احساسشان این است که، این عاریه است. فعلاً این را به آنها داده‌اند.

سؤال: ممکن است بعضی از اعضاء و جوارح به تضاد اعضاء و جوارح دیگر اعتراض بکنند؟

پاسخ: ما که نرفته‌ایم، ولی بعید است. چون انسان یک هماهنگی در اعضاء خودش می‌بیند و فریب آن هماهنگی را می‌خورد. آدم‌ها این قدر قدرت تجزیه ندارند که بگویند دست ما این کار را می‌کند، پای ما یک کار دیگری کند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: نه، نمی‌شود. دلیلش این است که همه این موضوعات از قلب بلند می‌شود. قلب امام اعضاء است. در روایات می‌گویند: قلب. ممکن است شما بعداً اثبات کنید قلبی که در روایات آمده است همان مغز است. انسان مرکزیتی دارد که اعضا را ساماندهی می‌کند. بعد گناه از آن به همه جا پخش می‌شود.

سؤال: وقتی آدم نمی‌فهمد...

پاسخ: همه جایش نمی‌فهمد.

سؤال: بعضی از اعضاء و جوارح ممکن است متناقض از اعضاء و جوارح دیگر کار کنند.

پاسخ: ممکن است

سؤال: و انسان دچار سردرگمی شود.

پاسخ: حتماً همین طور است، وقتی نظم نداشته باشد حتماً همین طور است. منظورتان از تناقض این است که رفتارهای ناهنجار داشته باشد.

سؤال: رفتارهای متضاد داشته باشد.

پاسخ: کار شیطان این است که در قلب مسلط شود و این هماهنگی را از اعضا بگیرد.

در مورد حشر، من اسمش را گذاشته‌ام حشر. اینجا فصل است. یعنی جدا شدن در بین همه انسان‌ها. تصدیقش این می‌شود که انسان، انسان است و

غیر انسان نیست و روز حشر مربوط به زنده شدن انسان است. ممکن است بگویید اینکه چیز خاصی نیست. معلوم است که انسان، انسان است.

یعنی اینکه نسبت‌ها در همه ابعاد در روز قیامت براساس آن چیزی که در دنیا بوده است، دیگر نیست. نسبت‌ها براساس حقیقت تعریف می‌شود.

مثلاً چه کسی بچه چه کسی است؟ چه کسی برای کدام قوم است؟ چه کسی وابسته به چه کسی است؟ مثل اینکه کل آدم‌ها را سر هم می‌ریزند

بعد جدا می‌کنند. دیگر کاری به سابقه دنیا ندارند. کاری به عدد و شماره و درجه دارند. درجه‌ها هستند که تعیین کننده هستند. آن هم در نصاب

انسان، نه در نصاب زمان.

از دقیقه‌ی ۷۰ تا ۸۰

لازم است هر کس می‌خواهد فرزند حضرت صدیقه طاهره سلام‌الله‌علیها باشد، فرزند صدیقه طاهره سلام‌الله‌علیها باشد؛ به طور واقعی.

دیگر آنجا به سادات نمی‌گویند که شما سادات هستید. دیگر نمی‌گویند که برای سادات بلند شوید. اینها برای دنیا است. یا دستشان را ببوسید.

این طور نیست. نگاه می‌کنند ببینند شما سادات هستید یا نیستید. شما فرزند هستید یا نیستید. فرزند بودید، هستید. هر جا بودید برای همان هستید.

فرزند بودید، برای یک قوم دیگر بودید، اینجا هستید شما را اینجا می‌آورند.

در داستان‌های شگفت مرحوم دستغیب، چند داستان دارد راجع به این موضوع که وقتی آنها را در قبر می‌گذاریم، می‌بینیم جنازه آنها نیست،

می‌گویند: آنها را به وادی السلام برده‌اند. بعضی افراد هم وادی السلام به خاک می‌سپارند، بعد آنها را به جای دیگری می‌برند. می‌گویند: جای شما

اینجا نیست. حتی قبر آنها.

کارش این است که این گونه داستان‌ها را بیان می‌کند. نمی‌داند خوانده‌اید یا نه، جالب است. برای بعضی از کتاب‌ها طرائف الحکم است. خوب

است آدم برای وقت‌هایی که می‌خواهد روحش تازه بشود بخواند.

خیلی خوب است که انسان تصدیق کند که حشر ما در حوزه انسان اتفاق می افتد. البته انسان در حوزه امت هم مطرح است، نه اینکه مطرح نباشد. شما ممکن است بگویید: انسان، انسان است. امت هم امت است. غیر امت نیست. در روز حشر امت‌ها از هم جدا می شوند. بحث امت‌ها این است که در یک فضای عمومی انسان‌ها این اتفاق می افتد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: آن هم هست.

این آیه **فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا ﴿٣٩﴾**، اگر شما حيله‌ای عليه من داريد تا با آن حيله عذاب من را از خود دفع كنيد و آن حيله را به كار ببريد. معنايش اين است كه شما چنين نيرويي نداريد. يعني انسان به جايي مي رسد كه مي خواهد براي خدا هم شاخ و شانه بگذرد و مي گويند كه علتش شايد اين باشد. وقتي شما افراد را طبقه بندي مي كنيد يك مرتبه همه آدم‌هاي بد اقوام يك جا قرار مي گيرند. شما مي گوييد اينها دور از هم بودند، حالا همه کنار هم هستند. صد نفر ترامپ، دويست نفر، صدهزار نفر ترامپ با هم باشند. بلافاصله مي گويد: **فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا ﴿٣٩﴾**، از آن طرف هم هست، كه وقتي آدم‌هاي بد قاطي مي شوند، نيروهايشان هم افزايي مي شود. مي گويد: نه، خيال شما راحت.

وقتئ انسان **يَوْمَ الْفُصْلِ** را تصور مي كند، همه انبياء را جدا مي كنيم. مثل الان در بعضي از محله‌ها همه خالص و مخلص ضد انقلاب هستند. چهار نفر انقلابي هم آنجا نيست. اينها زود مي توانند كيد كنند و آشوب به پا كنند. تا اينكه در بين آنها آدم‌هاي خوبي هم باشد. خدا مي گويد در **يَوْمَ الْفُصْلِ** ما همه را جدا مي كنيم و همه بدها را يك دست جدا مي كند. شما نگران خدا مي شويد، مي گوييد چه مي شود؟ تمام شمرها با هم باشند. يك شمر كريلابا به پا كرد. خدايا تو هزار شمر را با هم جمع كرده‌اي. مي گويد: نترسيد. **فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا ﴿٣٩﴾**، به خاطر اينكه آنجا ديگر نظام اسباب نيست. وقتئ خدا اين را گفت، بعضي نگران خدا شدند، موضوع را فهميدند كه نسبت‌ها از بين مي رود، حشر هم كه صورت مي گيرد، اينها هم كه همه با هم هستند. کدام طرف مي شود پريد؟ براي خدا نگران شدند.

بعد مي رسد به عاقبت تقوا و **مُتَّقِينَ** كه اگر ببينيد اين سه تاي آخر، ما تا اينجا را قبلاً گفته بوديم. تقوا و **مُتَّقِينَ** كه گره مي خورد به احسان و محسن بودن، وابسته است به حاكميت عقل در ذيل دين و شريعت كه اين منجر مي شود كه اين عقل، قدرت خلاقيت داشته باشد. هر كار خوبي كه خدا به او مي گويد انجام دهد، سعي مي كند كه به بهترين وجه انجام دهد. به همين دليل،

كُلُّوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

عمل‌هايي كه اينها انجام مي دهند

بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

اینها لایق

وَقَوَّأَكَ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٤٢﴾

خیلی خواستنی و خیلی خریدنی است. یعنی می توانند بگویند که خدایا ما این کار را کردیم. می تواند کار خود را در روز قیامت به خدا عرضه کند و بگوید که خدایا من این کار را کردم و خدایا بپذیر، قدرت این را دارد.

ما بعضی اوقات همین نماز را هم که می خوانیم، خدا آقای دولابی را رحمت کند، نمی توانیم بگوییم که خدایا این نماز را تو قبول کن، حتی نمی توانیم بگوییم که خدایا این نماز را تو قبول کن چون بلافاصله می گوییم که خودت قبول داری که این نماز به عنوان نماز است؟ می گوییم: نه. پس چه می گویی؟! آقای دولابی این را می گفت، خدا رحمتشان کند. این حرف چیست.

این هِنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾ ببینید اصلاً ملاک احسان این است،

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٤٤﴾

این گونه مُحْسِنِينَ را جزا می دهیم که یک کاری را شما انجام دهید که روز قیامت بتوانید بگویید که خدایا من این کار را انجام دادم، یعنی روی این را داشته باشید که بگویید من این کار را انجام دادم که به شما بگویند که خوش به حالتان، این هم برای شما.

مثلاً من اگر غیبت کنم که نمی توانم بگویم که خدایا من این کار را برای تو انجام دادم یا مثلاً اگر تلخی کنم، بگویم که این کار را برای تو انجام دادم. خیلی از کارهای ما از این دایره خارج می شود یعنی تعداد کمی از کارهای ما می ماند که آن هم با آلا و اگر و اما ممکن است. انسان باید به تدریج کارهای خود را لایق شهود خدا کند و خدا ببیند و اصلاً بشود که به خدا نشان داد، این می شود تصدیق آن که البته به نظر من معنای تقوا این است. معنای اصلی **تَقْوَا اللَّهَ**، یعنی شما مراقبت می کنید یعنی **تَقْوَا اللَّهَ**، وقایه الهی یعنی شما مراقبت کنید که این کار محبوب خدا باشد و خدا به آن امتیاز دهد و مردود نباشد، به این تصدیق می گوییم.

از دقیقه ۸۰ تا ۹۰

این در ذیل احسان اتفاق می‌افتد. احسان یعنی **الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ**^۴، اینکه یعنی حرف خدا را می‌شنوید. مثلاً خدا گفته است: **وَأَقِمِ الصَّلَاةَ**، پس **فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ**، ولی وقتی می‌خواهید عمل کنید به صورت زیبا، یعنی عقل را دخالت می‌دهید که آن کار را به زیباترین حالت انجام دهد، به این احسان می‌گویند. لذا احسان **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ**^۵، شما ابتدا باید میزان و حدود آن را تشخیص دهید. مثلاً بگویید میزان نماز این است که چهار رکعت است. پس حداقل باید این واجبات را داشته باشد، این عدل آن است. عدل به آن منطقه قبول، منطقه‌ای که از شما می‌پذیرند، گفته می‌شود. **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ**، نه **بِالْعَدْلِ** خالی و نه به **وَالْإِحْسَانِ** خالی؛ بلکه **بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ**، به این **مُحْسِن** می‌گویند. حالا کاری که باید انجام دهد این است که بعد اینکه این را فهمید، یعنی **عَدْل** آن را فهمید، یعنی فهمیده است که خدا گفته است که چهار رکعت است، رکعت اول باید این طور باشد، رکعت دوم این گونه باشد و ... حال که **عَدْل** را فهمید، حالا باید **إِحْسَان** کند. یعنی باید خیلی زیبا **إِحْسَان** کند، می‌خواهد چیزی را برای محبوب خود ببرد. خدا دست انسان را برای انجام کار زیبا باز گذاشته است، انصافاً کار بسیار خوبی کرده است! بارک‌الله به خدا، به این تبارک‌الله می‌گویند. یعنی اگر مثلاً فقط می‌گفت که اطاعت کنید. گفت: اطاعت کنید و زیبا اطاعت کنید. این طوری انسان زیبا می‌شود. زیبایی هر عملی به احسان آن است، اصلاً زیبایی انسان به احسان او است. یعنی بعداً در روز قیامت زیبایی انسان براساس احسان آنها است. هر چقدر انسان **مُحْسِن** تر باشد، زیباتر هم است. حتی در سیمای ظاهری. اینکه می‌گویند لباس آنها حریر است، اینکه می‌گویند حورالعین و ... همه اینها تابع موضوع احسان است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: خیر، فرایند تقوا وابسته به حاکمیت عقل است که در ذیل دین و شریعت است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، چون این عقل هم می‌تواند حدود را بفهمد و هم آن حد زیبایی را بفهمد. احسان یعنی حد زیباشناسی. حد زیباشناسی با عقل است. مثلاً الان شما می‌گویید که اینجا چقدر قشنگ است، چقدر نورش زیاد است، می‌شد که نورش کم باشد یا اندازه کافی باشد. شما می‌گویید: نور کافی است ولی جذاب نیست. شما می‌گویید: اینجا گچ هم بود مشکلی نبود. بله، ولی وقتی رنگ تمیز می‌گذارند، انسان حس بهتری دارد. طبع انسان به

^۴ سوره مبارکه زمر، آیه ۱۸

^۵ سوره مبارکه نحل، آیه ۹۰

احسان او است. شما ممکن است یک غذایی بخورید و سیر هم بشوید، ولی باید خوشمزه باشد، باید طعم داشته باشد. اینها همه برای توان احسان است. توان احسان یعنی یک توان اضافی از حد نیاز که منجر به طعم‌دهی، رنگ‌دهی و زیاده‌ی به آن کار می‌شود. اگر شما این را بیرون بکشید، مثل اینکه اینجا که می‌آید رنگ نباشد، همه جا سیاه و سفید باشد، آن لذت و اشتها را دیگر ندارد. میل خیلی از چیزها در انسان ناگهان پایین کشیده می‌شود، ولی وقتی در جلوه می‌آید، ماشاءالله! غذا درست می‌کند، چقدر خوشمزه! و بعد هم هر روز خوشمزه‌تر، حد یقف که ندارد.

در جلوه که می‌آید دیگر حد یقف ندارد. یعنی مثلاً اینهایی که آشپزی بلدند، می‌توانند روز به روز هنرنمایی خودشان را بیشتر کنند. بعضی‌ها اینها را می‌برند بر روی دنیا، ولی باید برای خدا باشد، یعنی در نماز باشد. مخصوصاً اینکه انسان باید در نماز، که الان بعد رکوع را بیان می‌کند، انسان باید نمازهای خود را زیبا کند. نه اینکه جانماز خودشان را زیبا کنند، بعضی‌ها وقتی می‌گویم نمازشان را زیبا کنند، جانماز را زیبا می‌کنند، البته آن هم اشکالی ندارد، **خُدُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ**^۶، این آیه هم همین را می‌گوید، جزء برنامه است. اگر مسجد را محل سجده بگیریم، همان جانماز می‌شود، اشکالی ندارد. می‌خواهد بگوید که نمازهای خود را زیبا کنید و یکی از راه‌های آن هم این است که جای آن را تر و تمیز و زیبا کنید. ولی فقط این نیست، باید خودش هم زیبا شود. پس تصدیق این، تصدیق احسان است، اینکه انسان بتواند **مُحْسِن** باشد.

قسمت بعدی و ویژگی‌های حیات دنیا است، به **مُحْسِن** رو می‌کند و می‌گوید:

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

یک مرتبه در آیه چهل و شش می‌فرماید:

كُلُوا وَتَمَتُّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ ﴿٤٦﴾

می‌گوید: **مُجْرِمٌ**، دنیا بهشت او است و متقین در قیامت بهشت او است، آنجا در قیامت به او می‌گویند:

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

اینجا خطاب را بر می‌گرداند به **مُجْرِمٌ** و در دنیا می‌گوید. به این دلیل می‌گوییم که در دنیا به او می‌گوید:

كُلُوا وَتَمَتُّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ ﴿٤٦﴾

^۶ سوره مبارکه اعراف، آیه ۳۱

چون این خطاب مربوط به قرآن است، **تَمَتَّعُوا قَلِيلًا**، رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ^۷، سوره حجر، به اینها می‌گوید: **ذُرُّهُمُ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا** **وَبِلَهُمْ أَلْمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ**^۸، این عبارت قرآن است که در سوره حجر و یونس^۹ دارد. تمتع قلیل اصطلاح قرآنی است. خداوند به همه مجرمین عالم که میانگین سنی اینها، بعضی‌ها هزار سال یا دو هزار سال، یعنی اگر میانگین سنی کل انسان‌ها را بگیریم شاید به هفتاد سال هم نرسد مثلاً سیصد سال بشود. به اینها می‌گوید **قَلِيل**، مثلاً دویست سال **قَلِيل** یا سیصد سال **قَلِيل**، یک چشم بر هم زدن، نصف روز یا... به اینها می‌گوید **قَلِيل**. **تَمَتَّعُوا قَلِيلًا**، بخورید و بیاشامید **قَلِيل**. خیلی مهم است. شما در این دنیا به هر جایی برسید، هنوز از نظر دنیا **قَلِيل** است. خانه خوب داشته باشید **قَلِيلًا**، غذا خوب بخورید **قَلِيل**، خیلی جالب است، انسان حیرت می‌کند. شما الان در هر سنی که باشید، اگر برگردید عقب، متحیر می‌شوید، یعنی ما این قدر سال عمر داریم! چه فرقی می‌کند که شما الان بیست ساله باشید یا چهل ساله یا صد ساله، همین حس را دارید، حتی اگر صد ساله شوید هم همین حس را دارید، هیچ فرقی نمی‌کند. همه **قَلِيل** است. اگر دو هزار سال هم که شوید باز هم همین حس را دارید، یعنی حس می‌کنید که چقدر کم در این دنیا بودیم و چقدر زود گذشت. الان شما چند سال است که من را می‌شناسید، دوازده، بیست، سی، چقدر کم! چقدر کم است، واقعاً کم است. دنیا واقعاً کم است. چرا این قدر کم است.

كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا

یعنی شما کاری کنید که روی دنیا حساب نکنید، بهترین کارها را انجام بدهید، حساب کنید به عنوان اینکه از آن توشه بردارید. حتی غذای خوشمزه هم که درست می‌کنید، دست شما درد نکند، اتفاقاً کار خوبی می‌کنید، اینکه به بدنتان می‌رسید، خیلی کار خوبی می‌کنید. اینها کارهای خوبی است به شرط اینکه به نیت این باشد که این بیچاره‌هایی که به شما وابسته هستند را هم یاری کنید تا خیلی اذیت نشوند.

از دقیقه ۹۰ تا ۱۰۰

کار خوبی می‌کنید، بد نیست، ولی یک مدت بعد اینها دیگر عاریتی است. اینها از شما گرفته می‌شود. البته جدید آن را بعداً به شما می‌دهند. اینها را می‌گیرند، تمیز آن را به شما می‌دهند. جنس دیگر آن را به شما می‌دهند.

قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ ﴿٤٦﴾

^۷ سوره مبارکه حجر، آیه ۲

^۸ سوره مبارکه حجر، آیه ۳

در اینجا می‌خواهد بگوید دنیا بهشت **مُجْرِم** است. البته می‌گویند کلمه‌ی بهشت را خراب نکنید. می‌گویند لطفاً اسم این بهشت را اینجا نیاورید درست است بهشت منظورشان این است که در این دنیا تمام آرزوهای خوردنی، خوردن و تمتع یعنی لذت بردن را اینها می‌خواهند همه‌ی آن را در این دنیا داشته باشند تمام می‌شود.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، آفرین.

این می‌شود دنیا بهشت **مُجْرِم** است. یعنی اعتقاد او این است که دنیا بهشت **مُجْرِم** و محل گذر است. پس بنابر این بهترین امور، اموری هستند که چه بازتابی داشته باشند؟ آخرتی داشته باشند. انسان لذت گرا نباشد، از لذت‌ها استفاده کند ولی لذت گرا نباشد.

و آخرین بخش هم قدرت رکوع نداشتن است. یعنی، **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ ﴿۴۸﴾**، به آنها می‌گویند رکوع کنید. اینها توان رکوع ندارند. می‌گویند: «مراد از رکوع به طوری که گفتند نماز خواندن است شاید به اعتبار آن باشد که نماز مشتمل بر رکوع است». بعضی‌ها گفتند که مطلق خضوع و خشوع و تواضع برای خدا است و اینکه دعوتش را بپذیرد. بعضی‌ها هم گفتند که همان سجده‌ای است که در قیامت مأمور به آن شده است که حضرت علامه این را قبول نمی‌کنند.

به نظر من با توجه به عرف قرآن، رکوع به معنی اطاعت از رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. به ویژه اطاعت از ولی جامعه است. امام جماعت داشتن است. جمع و جماعت داشتن است. امت داشتن است. به آنها می‌گویند امام داشته باشید. نمی‌توانند امام داشته باشند. البته همین الان هم همین طور است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ ﴿۴۸﴾

مربوط به همین دنیا است. می‌گویند: تابع ولی باشید. نمی‌توانند تابع ولی باشند. می‌گویند: ولی خیلی اشتباه دارد من نمی‌توانم. می‌گوییم: ولی اشتباه دارد تابع چه کسی می‌شوید؟ می‌گویند: من نمی‌خواهم تابع هیچ کس باشم. تابع هیچ کس نمی‌خواهید باشید شما می‌خواهید امور زندگی خود را بگذرانید، به هر حال باید تابع یک کسی باشید. می‌گویند: نه. ظاهر او می‌گوید تابع هیچ کس نمی‌شوم، بعد تابع بدترین خلق می‌شود. از آن کسی که ممکن است دو تا اشکال داشته باشد، سه تا اشکال داشته باشد، نه ده تا اشکال داشته باشد، نه صد تا اشکال داشته باشد، عدول می‌کند. سراغ کسی می‌رود که ده‌ها هزار اشکال دارد. آن قدر کج بعد هم می‌گوییم **ارْكَعُوا**، امام جماعت، امام مسلمین می‌گوید که امام مسلمین کلی ایراد دارد نمی‌شود، من نماز جماعت را قبول ندارم. من نماز را تنها می‌خوانم. شما نمازتان را تنها هم که بخوانید. اگر از امام مسلمین تبعیت نکنید، یعنی از

یک کسی دیگر دارید تبعیت می کنید. انسان در هیچ حالتی نمی تواند خالی از تبعیت باشد. غیر ممکن است. پس بنابراین دارید از یک کسی دیگر تبعیت می کنید یک جایی دیگر، سر شما یک جای دیگر است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: ممکن است بتوانند، امکان دارد؛ ممکن است بتوانند. اتفاقاً ممکن است همه‌ی این کسانی که قدرت رکوع ندارند همه با هم بر باطل اجتماع کنند. یکی از درد دل‌های امیرالمؤمنین علیه السلام همین است که چگونه می شود که در باطل خودشان آن قدر انسجام وجود داشته باشد و شما در حق خودتان آن قدر انسجام نداشته باشید و امکان آن وجود دارد چون آنها انگیزه‌های ثانویه ایجاد می کنند. همان **کَلُوا** که حضرت علامه می گویند. وجه اتصال این آیه به آیات قبل اتفاقاً همین است که چون معیار او تمتع است، معیار او اکل است. ممکن است او معیار تمتع و اکل را بیاورد و او همه‌ی مجرمین را ساماندهی کند. تصدیق این چه چیزی می شود؟ قدرت رکوع، تصدیقش این است که انسان باید بداند در یک نظامی قرار دارد که نمی تواند تنهایی زندگی کند. شما در هر حالتی دارید اجتماعی زندگی می کنید. معنی رکوع این است. رکوع در قرآن نماد جماعت است. شما نمی توانید بگویید من در خانه هستم. در خانه را می بندم گناه می کنم. به هر حال این صدای گناه شما را ملانکه‌ی آسمان و آسمان می شنوند و این روی همسایه‌های شما تأثیر دارد. این طرف و آن طرف این طوری نیست. کسی زندگی فردی ندارد. هیچ کس زندگی فردی ندارد. هیچ کس چهاردیواری اختصاصی ندارد. پس تصدیقش اینکه ببینید ما الان فلسطین و لبنان نیستیم، ولی خوب بودن ما، صالح بودن، ما با تقوا بودن ما، بهتر شدن ما، در بهتر شدن اوضاع آنجا صد درصد اثر دارد. بهتر بودن ما از اختلاف و نزاع خانوادگی، دست برداشتن ما، گناه نکردن ما، در اوضاع آنها اثر دارد، در اوضاع کل دنیا اثر دارد. می گوید: چه ربطی دارد؟ ببینید شما در یک جا هستید، ولی عالم مدار دارد. اینها در مدارهای هم به هم اتصال دارند. روح انسان‌ها با هم متصل است. شبیه‌های شما در دنیا وجود دارند، شما با شبیه‌های خودتان در دنیا در ارتباط هستید. علم نصیب شما باشد، شما هر جایی باشید این علم به شبیه شما در این دنیا انتقال پیدا می کند تا رایحه‌ای از آن به او وزیدن می کند، دنیا این طوری است. دنیا از این موبایل که کمتر نیست. شما با این موبایل یک تماس می گیرید، آن طرف دنیا با آن تماس می گیرید. می توانید او را خوشحال کنید، می توانید او را ناراحت کنید، این در ناموس عالم است. ارتباط بین افراد در ناموس عالم وجود دارد. پس هیچ کس در زندگی تنها نیست. زندگی، زندگی اجتماعی است. اگر در این زندگی اجتماعی ولایت حق و ولی حق پذیرفته نشود، انسان در مسیر ولایت غیر حق قرار می گیرد و با مسیر باطل هم افزا می شود. همه‌ی کسانی که نسبت به دین خنثی هستند با غیر حق، یا دیندار هستند، ولی نسبت به دینداری معتقدانه عمل نمی کنند. اینها هم داستان و هم دست کسانی

قرار می گیرند که دارند در این عالم تجاوز می کنند و در آن ساختار قرار می گیرند و در آن ساختار قرار می گیرند. چون دارند در آن سیستم، پس زمینه درست می کنند.

از دقیقه ۱۰۰ تا ۱۱۰

یک موقعی دیندار نبودن علی الظاهر خیلی هم مشکل ایجاد نمی کرد، ولی یک موقعی دیندار نبودن، انسان را با جرم شریک می کند و وقتی آدم‌ها به قلبشان مراجعه می کنند، آنهایی که نماز نمی خوانند می بینند که خیلی هم از اسرائیل و آمریکا بدشان نمی آید. خیلی هم احساس برائت ندارد. وقتی که می گویند سید حسن شهید شده است، خیلی هم ناراحت نمی شود. بعضی‌ها اتفاقاً خیلی هم خوشحال می شوند.

اگر بگویند یک فرماندهی از جبهه مقاومت شهید شده است؛ خیلی به هم نمی ریزند. خیلی ناراحت نمی شوند. می گویند: خیلی خوب است، یک گروهی از دنیا بروند. شاید عالم یک خورده نفس بکشد. تحت تأثیر رسانه‌های غربی هستند. اصلاً نمی توانند نباشند. در هر کدام از موضوعات یک جریان ذکری دارد. اینها موضوعات یک زندگی هستند. می شود گفت موضوعات کلان یک زندگی هستند که اگر کسی موضع آن را نسبت به اینها درست کند این لیاقت ذکر و حدیث و شنیدن وعده‌های خدا را دارد. اگر نه؛ نه.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: هر کسی که ولایت حق دارد... به هر حال باید قائل ولایتی باشند. باید بگویند که قائل به چه هستند؟ جواب بدهند. بعضی‌ها اینجا که می رسند چند جواب می دهند. یک عده می گویند حق متعین آن یکی نیست. حق مشخص نیست. در صورتی که نمی شود حق مشخص نباشد؛ هیچ وقت. در هر زمانی حق مشخص بوده است. تشخیص داشته است. اهل ایمان در حول یک کسی بودند. نمی شود بگوئیم؛ در همه دوره‌ها بوده‌اند. هیچ دوره‌ای نبوده است. استثناء هم ندارد.

اصلاً اینجا در حوزه عصمت ورود پیدا نمی کند. یک چیزهایی که در گوششان خواندند که ولی جامعه باید عصمت داشته باشد. اینها همه نادرست است. البته ممکن است بگوئید در کتاب‌های دینی نوشته است. از خودشان نوشته‌اند. باید بعداً بیایند جواب بدهند. هر کسی که نوشته است، یا باید از آن چیزی که نوشتند توبه کنند.

می گوئیم: عصمت انبیاء و اولیاء بوده است. عصمت انبیاء و اولیاء را اگر شما توانستید به این نحوی که شما دارید تعریف می کنید...، عصمت انبیاء و اولیاء در قرآن از این جهت ذکر می شود که قرآن که آمده است حق است. یعنی آیات قرآن صدق است. **فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ،** عصمت می آید

اینجا قرار می‌گیرد؛ در مقام تطبیق، در مقام اجرا، در مقام اقامه. هر کس اعلم است، جلوتر است. علم است که ولایت می‌آورد. علم هم علم مطلق نیست. چون اصول آن برای نوع بشر امکان پذیر نیست.

سؤال: یک مقدار شاخصه‌های آن نامشخص است ... جامعه اسلامی باعث نمی‌شود حاکمیت‌های دنیا را نپذیرد... برداشت من این است که این اختلاف نظرها در فهم حق اختلال ایجاد می‌کند. می‌گوید: من دوست دارم غذا این شکلی بپزم. اینجا را باید چه کار کنیم؟

پاسخ: بحث نماز اینجا مثل نماز جماعت است. چهارچوب نماز مشخص است. مثلاً نماز صبح شما دو رکعت است. نماز ظهر چهار رکعت است. چهارچوب‌های اصلی شما مشخص است. اما یک امام جماعتی مکن است یک مقدار طولانی تر بخواند، یک مقدار مختصرتر بخواند. یعنی تفاوت‌ها اگر در خود اجرا باشد هیچ اشکالی ندارد. مؤمنان باید از یک جریانی تبعیت کنند. شما بگویید: قبول. بهترین راه اینکه می‌شود مؤمن‌ترین را در جامعه برای تبعیت مشخص کرد این است. یعنی شما می‌آیید بهترین حالت را برای تشخیص عالم‌ترین و مؤمن‌ترین ابداع کنید. هیچ اشکالی ندارد. مؤمنان می‌توانند در زمان غیبت بهترین شیوه برای انتخاب اعلم را احصاء کنند و استقراء کنند. ولی در اصل ماجرا نمی‌شود خدش‌های وارد کرد. در اینکه زندگی انسان تنها نیست، زندگی اجتماعی دارد. نمی‌تواند بگوید: من تنها دارم زندگی می‌کنم. در این شکی نیست. در اینکه باید تابع حقی باشد شکی نیست. در اینکه باید ولی متعینی داشته باشد شکی نیست. شما نمی‌توانید بگویید: من ولی متعینی ندارم. حتماً جامعه باید رسول ظاهر داشته باشد. ولی ظاهر داشته باشد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: فهم آن با علم است. یعنی شما اعلم را که تعیین کنید، **إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ**، یعنی وعده الهی این است که شما وظیفه خود را انجام دادید. نظام ولایی اسلام شبیه یک نماز جماعت است. کسی نمی‌تواند نمازش را فرادی بخواند. حالا شما می‌خواهید یک نفر را جلو بفرستید. یا این امامی است که رسول اسم آن را برده است. یا رسولی است که در کتاب‌های پیشین اسم او آمده است، یا امامی است که رسول اسم او را به زبان جاری کرده است، یا امامی است که به آن رسول دلالت می‌دهد. از بین آن مجموعه علمایی که به قرآن دلالت می‌دهند که همه چیز با قرآن شناخته می‌شود.

سؤال: من هم نظرم این است که فهم شاخصه‌های حکمت در قرآن باید ...

پاسخ: احسنت، کاری که من در این زمینه دارم انجام می‌دهم اسمش مرجعیت قرآن در جامعه است. اگر شد جلسه بعد راجع به این صحبت می‌کنم. اگر مرجعیت قرآن را در جامعه بردارید هیچ امکانی برای تشخیص ولایت وجود ندارد.

یعنی مرجع باید قرآن شود. **أَنْتِ تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي**، شناخت امام به وسیله قرآن اتفاق می افتد. اگر مرجعیت قرآن توسط احاد مردم پذیرفته نشود و احاد مردم به وسیله شاخصه‌هایی که در قرآن آمده است، جاهل باشند، امکان اقامه دین وجود ندارد. امکان اقامه دین وجود ندارد.

این مرجعیت قرآن می شود. ما مرجعیت علما را پذیرفته ایم. در صورتی که ما باید مرجعیت قرآن را می پذیرفتیم. مرجعیت قرآن به معنای کنار زدن علما نیست. اتفاقاً به معنی مطرح شدن علما در ذیل قرآن است. چون شما به وسیله قرآن می توانید اعلم را بشناسید. شما به وسیله قرآن می توانید اعلم را بشناسید. شما به وسیله قرآن می توانید اعلم را بشناسید. اگر این قرآن نباشد نمی توانید بشناسید. یعنی امکان خطر وجود دارد. این موضوع که جامعه ما مرجعیت قرآن را پذیرفته است، پس انتظار نداشته باشید که ولایت فقیه را هم بپذیرد. چون ولایت فقیه در ذیل مرجعیت قرآن است. به همین دلیل بعضی ها سعی کردند به زور ولایت فقیه را به مردم بقبولانند. نه؛ شما باید مردم را نسبت به کتابشان آشنا کنید. این می گوید: من مسلمان هستم. همین حرف‌هایی که ما امروز از سوره گفتیم برای خودمان که نبود، برای سوره بود.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: آنها مرجعیت پادشاهان را دارند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: به همین دلیل شما در روایات دارید قرآن ثقل اکبر است. عترت ثقل اصغر است. چون امام را شما با قرآن می شناسید.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: قرآن در عالم مرجعیت ندارد. بین اهل تسنن که اصلاً مرجعیت ندارد، اصلاً ندارد، خیلی فاصله دارد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: غیر ممکن است. در عربستان خیلی از کارهایی که انجام می شود ضد قرآن است. ولی آنها اعتقاد دارند حکما می توانند برخلاف قرآن...، پس مرجعیت قرآن را قبول ندارند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: اصلاً آنها شاخص هستند که مرجعیت قرآن را پذیرفتند.

پاسخ: مرجعیت قرآن، چاره‌ای نیست که همه دنیا مرجعیت قرآن را قبول کنند. اگر همه دنیا مرجعیت قرآن را قبول نکنند، شما نمی‌توانید تمدن دینی را به پا کنید و نمی‌توانید منتظر امام عدل باشید. یعنی پس زمینه ظهور حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف پذیرش مرجعیت قرآن در آحاد مردم دنیا است. که کار را سخت می‌کند. عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف یعنی زود باشید، مردم یک کاری نکنید، دیر شد، قرآن در دنیا جاری شود. چون خداوند حجت خود را قصد دارد براساس قاعده‌هایی ظاهر کند. ممکن است پنج درصد آن تحقق پیدا کند و امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بیاید. در روایت‌های ظهور این‌طور بیان می‌شود که جامعه‌ها بدوی هستند و به کمک حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خیلی از این جریان‌ها اتفاق می‌افتد. به قول کسانی که کربلای پنج بودند می‌گفتند که در شلمچه ما یک جای پا می‌خواهیم. تعبیرشان این بود که یک جای پا می‌خواهیم. اگر جای پا نباشد نمی‌توانیم عملیات کنیم. یک جای پا می‌خواهیم. باید جای پای آن را درست کنیم. جای پای آن ممک است ایران باشد، ممکن است وسیع تر از ایران باشد. ولی این وابسته به مرجعیت قرآن است. مرجعیت قرآن وقتی می‌آید پیام اسلام همگانی می‌شود. بعد هم اوامر و نواهی همگانی می‌شود.

سوره اسراء سوره‌ای است که در آن اوامر و نواهی جوامع بشر در آن جمع شده است. یعنی فقط مربوط به جامعه‌های اسلامی نیست. مثل سازمان ملل است که یک پروتکل‌های عمومی دارد. بعضی از سوره‌ها اختصاصاً پروتکل‌های عمومی دارند. یعنی کافی است همین یک سوره، دستورات و اوامر آن، در کل دنیا پخش شود: **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ...**، این سوره اسراء سوره عجیبی است. به همین دلیل می‌گویند دو سوره است. یکی سوره اسراء و یکی سوره کهف است که اینها در زمان حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ...

سؤال: ... کسانی که مفسر قرآن هستند ... مردم باید اول قرآن را بشناسند بعد مرجعیت ... ، از بالا به پایین ...

پاسخ: این سؤال شما خیلی مفصل است. هم مفصل است و هم پرچالش است. یعنی شما همین که وارد آن شوید مثل اینکه وارد میدان مین شده‌اید. چون هر سمت آن به یک کسی می‌خورد. اینها را باید در فضای مشخص تری مطرح کرد. راه حل آن این است که شما قائل به مراتب باشید برای انسان و برای هر کدام یک مرجعیتی قائل شوید. بعد اینجا می‌توانید بحث را تفصیلی مطرح کنید. بدون اینکه بخواهید چیزی را نفی کنید. مثلاً علما را نفی کنید. بدون اینکه بخواهید جایی به کسی بر بخورد یک حرکت سازنده‌ای را ایجاد کنید. معمولاً حرکت‌های ما وقتی می‌خواهیم مطلب حقی را بگوئیم، می‌زنیم همه را متلاشی می‌کنیم، چون می‌خواهیم حرف حقی بزنیم. سبک حرف‌های حق قرآن این‌طور نیست. در دل جریان جامعه می‌افتد. همان چیزهایی که دارند را سامان می‌دهد، یعنی بیشتر به عدل است. یعنی داشته‌ها را سر جایش قرار می‌دهد. به همین دلیل اگر اجازه بدهید یک موقع دیگری مفصل راجع به آن صحبت کنیم.

موضوع موضوع مهمی است. مرجعیت قرآن خیلی مهم است. آیه آخر سوره این است:

قَبَائِلَ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۰﴾

یعنی اصلاً امکان ندارد چیزی را پیدا بکنید که مورد وفاق همه انسان‌ها باشد.

ان شاء الله بتوانیم علمدار این جریان باشیم. ما داریم کم کم می‌فهمیم که فرآیند ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف چگونه است. قبلاً ما نمی‌دانستیم. قبلاً همه چیز برای ما محو بود. مثل اینکه ما به افق نزدیک شدیم. به افق ظهور نزدیک شدیم. الان دقیقاً می‌فهمیم علت غیبت امام چیست. دلیلش این است که حتی جسم مبارک ایشان هم در امنیت نیست. هر کجا باشد ممکن است آسیب ببیند. معلوم است که هیچ کس الان در عالم در امنیت نیست.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: نه، جمع قالب جامعه، ممکن است حداقل باشند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: نه اکثریت آدم نیست. اکثریت در قدرت است. اکثریت در علم است. می‌دانید مثل چه می‌ماند؟

سؤال: نامفهوم

پاسخ: این را بعداً می‌گوییم.

ان شاء الله که خداوند این سوره را در زندگی ما وارد کند. هر موقعی که احساس کردیم بار سنگین زندگی دنیا روی شما سنگینی می‌کند، دور کعبت نماز مستحبی بخوانید و این سوره را بخوانید. این حداقل‌ترین کاری است که می‌توان در عمل به این سوره انجام داد، خواندن این سوره در نوافل است. از منفعت ظاهر آن می‌تواند استفاده کند. برای پاک‌سازی درون و خارج کردن غم‌ها و هم‌ها است. همین که انسان این را می‌خواند مثل اینکه یک حمامی می‌رود.

تدریس به چشم انتظار

در استفاده از متن جلسات لطفا به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفا جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می باشد و نمی تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. (احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد).
- لطفا از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین، خودداری شود.
- فایل متن جلسات "صرفا" برای اعضای کانال می باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
- پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
- شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت، لطفا به شناسه @sm_nouri اطلاع فرمایید.

جهت تداوم نشر عمومی متن جلسات و بهره مندی از منافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.

سپاس از همراهی تان